



کنند و من مغلوب خود را چنان بر کرسی بنشانند که صرفاً پدر و مادر - جدا از تحفیظ کرامتشان به صورت کلامی به تناسب دهه قبل - چوب دوسر سوزی باشند که یا چوب اعمال گذشته خود را خورند و یا به واسطه جاه طلبی های مکتب گونه فرزندانشان که گویی آنقدر باید مسیر را اشتباه بروند تا به سرنوشستی محتوم دچار شوند، خون دل خورند. این مضمون گاهی با حرکت های ضد خط فکری فیلمسازان دیگر شکسته شد و فرضا کارگردانی مثل حسن فتحی با ساخت میوه ممنوعه اخلاق را نه فقط میان فرزندان که حتی در میان والدین هم متزلزل میدانند و «دین» را راه نجات قلمداد میکند و مخاطبی که محتوای جدید تماشا کرده میوه ممنوعه را سریال محبوب خود میدانند. این شکل خط شکنی محتوایی در سریال دیگری در همین دهه و باز در قالب پخش مناسبتی در مجموعه «او یک فرشته بود» هم خودنمایی میکند.

بدی و محاکمه، تماثلیک اصلی دهه ۸۰

این رویکرد جدا از تجدید برآمده از انتظارات مخاطبین جوان خود؛ دغدغه های مضمونی - سبکی آثار خود را تغییر میدهد؛ چرا که بر این نگاه باور ندارد که از طریق فراهم سازی سه رکن آرامش، امید، شادابی مشکلات عمیق تر و جامعه شناسانه تری چون فرهنگ و اقتصاد و معیشت بر طرف خواهد شد. بلکه رویکرد آثار دهه ۱۳۸۰ چنین انگاره ای را تقبل میکند که رضایت و نارضایتی والدین به تناوب بزرگی جهان پیرامونی شخص، قدرت تاثیر بر زندگی نسل های بعدی خود را ندارد؛ به همین سبب چاره ای جز خود آری فرزندان نمی ماند لذا جوانان آثار دهه هشتاد با درشتی آستین خود را چنین بالا زدند که زمام رتق و فتق امورات بزرگتری از زندگی را در دست گیرند تا ثابت کنند از عهده معیشت خود برمی آیند. شخصیت های جوان و خام روایات آثار دهه هشتاد به واسطه خرقة استقلال طلب و مدرنیستی خود، خانواده را این بار سایه ای سنتی و تک ساحتی تلقی کردند که باید به هر طریقی خود را از زیر یوغ استبداد و بهره کشی آنان - با آرزوهای سرابسان خود - خارج کنند. معمولاً هم کاراکترهای جوان و جاه طلب مکتب سیرت آثار تلویزیونی دهه هشتاد جزای جفاکاری، پشت کردن به کیان خانواده و نفی

اثر کیانوش عباری و «زیر آسمان شهر»، ۱۳۸۰ اثر مهران غفوریان نیز یکی از سریال های نوستالژیک دهه ۸۰ هستند که هر دو از شبکه سه سیما پخش شدند و در کنار مجموعه هایی چون مجموعه «خانه به دوش»، ۱۳۸۳ اثر رضا عطاران از شبکه سوم سیما، مجموعه «شبهای بره»، ۱۳۸۴ اثر مهران مدیری از شبکه سوم سیما؛ مجموعه «مختار نامه»، ۱۳۸۹ اثر داوود میرباقری از شبکه یک سیما و مجموعه «زیر تیغ»، ۱۳۸۵ اثر محمدرضا هنرمند و نرگس که جزو آواتاردهای این دهه محسوب میشود چشم درشتی میکنند. حال رشتی که بن مایه آثاری را که مجموعه های تلویزیونی دهه هشتاد بر اذهان عمومی تاثیر گذاشت، قادر به تاکید در روایت و تاثیر در خلقت بافتی نوین میکنند؛ نگاه یک مأمن ایستا و یک دیدگاه خنثی به خانواده است که نهادی چون خانواده را دیگر رکن اصلی بن مایه های روایی خویش قرار نمیدهد. صدا البته که نباید فراموش کرد که با انشعابات مضمونی همچنان در برخی از ژانرها نهادی چون خانواده اسلوبی محکم است که میتواند در دل خود تمامی رویدادهای کمیک و غیر کمیک را جای و بسا در بطن جامعه متن خود انعکاس دهد؛ فی المثل در مجموعه های تلویزیونی آثار مهران مدیری، رضا عطاران و سعید آقاخانی که در کالبدی کمدی - اجتماعی تجسد یافته است، همچنان مرکز کانونی تمامی اتفاقات از دل آنروپی ای بیرون میاید که جز - و از - مأمن خانواده گریزگاه دیگری ندارد. با تمامی این تفاسیر شخصیت ها و موقعیت ها هر کدام در این دهه به نوبه خود وابسته به خرقة ژانری خود تعریف میشوند.

چنانچه میتوان اینچنین نتیجه گرفت که درست است هر ژانر در مجموعه های تلویزیونی دهه هشتاد مقتضیات تمیز دهنده خود را اخذ کرده بود اما همچنان به طور پایه ای ویژگی های کلیت گرایانه ای نیز بودند که میتوانستند دگرگونی نظام بله قربان گوی زاده شده از خانواده سنتی را حاکی باشند؛ به گونه ای که در آن مجموعه های تلویزیونی که حال در دهه هشتاد رنگ و لعاب آسیب شناسانه شان دیگر همسنگر با میل والدین و باورهای ارزشی دهه هفتاد نبود، میخ خود را چنین بر این اصل میکوبید که سلسله نظامهای پرورش دهنده فرهنگ «طبع کردن فرزندان» را با ورود آگزرجه تجربیات مدرن به زندگی مردم شهری تخطئه کند و با چشمی تجدیدنظر طلبانه تمامی سنت ها و اعتقادات حائز عقبه نسل پیشین خود را مورد واکاوی قرار دهد تا جوانان خطا کنند و عقوبت ببینند. اساساً نسل جوان در آثار تلویزیونی دهه هشتاد با این فرهنگ شمایل یافت که به صورت بلامناع بر پدران خود درشتی کرده، مستقل شده و یاغی گری

هویت خویشاوندی خود در ازای بی قیدی و رهایی استقلال فردی شان در قسمت های پایانی سریال آنگونه می بینند که توانایی بازگشت به کیان خانواده را داشته باشند، تا پایان قصه به صورت تلخ و ناخوش تمام نشود.

نیمه دوم دهه هشتاد روایت در انحصار اخلاق و حفظ چارچوب

از نمونه های بارز و بسیار مهمی که میتوان این مفهوم را روی آن تئوریزه کرد؛ چهار مجموعه تلویزیونی «فاصله ها»، ۱۳۸۹، «دلنوازان»، ۱۳۸۸ به کارگردانی حسین سهیلی زاده و با نقش آفرینی بازیگرانی چون شاهرخ استخری، سحر قریشی، سیاوش خیرابی و مهدی پاکدل و مجموعه «ستایش»، ۱۳۸۹ اثر سعید سلطانی است که هر سه سریال از شبکه سوم سیما پخش شدند و همچنین مجموعه به شدت خوش ساخت «به کجا چنین شبتابان»، ۱۳۸۹ اثر ابوالقاسم طالبی با نقش آفرینی بازیگران توانمندی چون بابک حمیدیان، آهو خردمند، فریبا متخصص و رضا رویگری بود که اندک اندک توانست جای خود را در دل مخاطبان به خاطر پرورش بستر اخلاقی - خانوادگی پیدا کند. این مجموعه ها سعی داشتند اساساً شالوده روایت خود را در مأوایی غیر از خانواده جست و جو کنند اما دست آخر هیچ سقف ثابت و امنی را جز نهاد خانواده برای رستگاری بهتر نمی بینند.



حسن فتحی با ساخت میوه ممنوعه اخلاق را نه فقط میان فرزندان که حتی در میان والدین هم متزلزل میدانند و «دین» را راه نجات قلمداد میکند و مخاطبی که محتوای جدید تماشا کرده میوه ممنوعه را سریال محبوب خود میدانند. این شکل خط شکنی محتوایی در همین دهه و باز در قالب پخش مناسبتی در مجموعه «او یک فرشته بود» هم خودنمایی میکند

